

امکان سنجی اعمال قاعده «تلازم حق و تکلیف» در حقوق مالی زوجین

مریم رمضانیان^۱

مسعود راعی^۲

قدرت الله خسروشاهی^۳

چکیده

قاعده تلازم حق و تکلیف، قاعده‌ای عقلی به منظور تنظیم مناسبات حقوقی در روابط اجتماعی است. از مهم‌ترین ساحت‌های قابل استناد به قاعده مذکور، روابط حقوقی زوجین به خصوص در حوزه مالی است. مسئله اصلی این پژوهش، قابلیت استناد و امکان اعمال قاعده مذکور در مناسبات مالی زوجین است. اثر مهم متفرع بر سؤال، امکان اثبات عقلی تساوی حقوقی زوجین است. این مقاله که با روش توصیفی - تحلیلی به نگارش درآمده است، استناد به قاعده مذکور در روابط حقوقی زوجین را غیرقابل اثبات می‌داند. چالش اجرای قاعده تلازم در حقوق زوجین به صورت عام و حقوق مالی زوجین به صورت خاص، به موارد نقض قاعده برمی‌گردد. یافته‌های پژوهشی نشان می‌دهد که با وجود موارد چالش برانگیزی همانند مهریه، اعتبار این قاعده، محل تأمل است. راهکار بیان شده به منظور برون رفت از چالش مذکور، توسعه تکالیف به موارد سلبی و از سوی دیگر، توسعه تلازم مدنظر به تمام چهار نسبت ادعایی مطرح در نظریه هوفلد است؛ اما هر دو توسعه، با نوعی تصرف در قاعده همراه شده است که در اصل، ماهیت قاعده را با ابهام مواجه می‌کند. در نتیجه، بر اساس یافته‌های این مقاله، استناد به قاعده، جهت اثبات تساوی مالی زوجین، غیرممکن است. **واژگان کلیدی:** حق، تکلیف، قاعده تلازم حق و تکلیف، روابط مالی زوجین، خانواده.

۱. طلبه سطح چهار رشته فقه خانواده، مدرسه علمیه تخصصی مجتهد آمین، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)؛

mramazanian62@gmail.com

۲. استاد تمام (رشته حقوق بین الملل مقطع دکتری) گروه حقوق دانشکده حقوق، الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی

نجف‌آباد، نجف‌آباد، ایران؛ masoudraei@yahoo.com

۳. دانشیار (رشته حقوق کیفری و جرم شناسی) گروه حقوق دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران؛

gh.khosroshahi@ase.ac.ui.ir

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۶/۰۴ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۱۲/۲۶

۱. مقدمه

یکی از چالشی‌ترین مسائلی که امروزه در روابط اجتماعی به طور عام و در روابط خانوادگی به صورت خاص، مطرح است، مسئله تلازم حق و تکلیف است. سخن آن است که آیا قاعده تلازم حق و تکلیف، یک قاعده عقلی است که نباید با مورد نقضی مواجه شود و یا یک قاعده غیرعقلی است که طبیعتاً استناد به آن باید با ادله دیگری همراه شود. بر اساس این قاعده، حقوق و تکالیف، در یک رابطه تلازمی تعریف می‌شوند. این تلازم، دو گونه تفسیر شده است. بر اساس یک تفسیر، صاحب حق و صاحب تکلیف، دو نفر متفاوت هستند و بر اساس تفسیر دیگر، صاحب تکلیف می‌تواند همان صاحب حق نیز باشد. قاعده مذکور، به عنوان یک قاعده عقلی تبیین شده است و بر اساس آن در صورت اثبات وجود هر حقی، باید پذیرفت که تکلیف ملازم و احتمالاً متناسب با آن نیز اثبات شده است. بنابر عقلی بودن این قاعده، می‌توان گفت در تمام مواردی که فرد یا نهادی با حق مشخصی مواجه شود، طبیعتاً تکلیف معینی نیز در ارتباط با آن حق، شکل گرفته است. آنچه قدر مسلم این قاعده را دربرمی‌گیرد آن است که تلازم مذکور بر اساس تقسیم چهارگانه هوفلد، فقط در تکالیف ایجابی و تنها ناظر بر حق ادعا قابل پذیرش است. در نتیجه، اعمال این قاعده، در تکالیف سلبی یا در تقسیم‌بندی‌های دیگر هوفلد که شامل حق آزادی و حق مصونیت و حق قدرت می‌شود، منتفی خواهد بود.

حال سؤالی که در این مقاله به تبع این موضوع رقم خورده، بیانگر این معنا است که آیا می‌توان برای اثبات کلیت این قاعده، به توسعه تکالیف اندیشید و تکالیف را اعم از ایجابی و سلبی تعریف کرد و آیا می‌توان برخلاف آنچه که هوفلد در تقسیم‌بندی خود بیان کرده است، قائل شد تلازم در تمام روابط چهارگانه مطرح است؟ در پاسخ به سؤال مذکور، برخی احتمال داده‌اند که قاعده، امکان اعمال در روابط مالی زوجین را هم دارد و اثر معین و مشخص قاعده مذکور نیز اثبات تساوی حقوق مالی زوجین است. بدین معنا که اگر در شرایطی ثابت گردید زن از یک حق مالی برخوردار است، حتماً در برابر آن، تکلیف معینی برای مرد قرار می‌گیرد و اگر ثابت شد که مرد نیز از یک حق مالی مشخصی برخوردار است، طبیعتاً در برابر آن، تکلیفی متوجه زن خواهد بود. این در حالی است که برخی معتقد شده‌اند اعمال چنین قاعده‌ای در حقوق مالی زوجین صحیح نیست؛ چراکه نمی‌توان در برابر حقوقی مانند مهریه، تنصیف دارایی و ارث زوجه، تکلیفی را برای

او تصور کرد. در واقع، با وجود یک مثال نقض، می‌توان قاعده را از عقلی بودن ساقط کرد. اما گروه اول تلاش کرده‌اند با تعمیم تکالیف به تکالیف سلبی، مشکل را حل و ادعا کنند که هنگامی که از تکالیف سخن می‌گوییم، اعم از تکالیف ایجابی و تکالیف سلبی است.

حال آیا قاعده تلازم واقعاً شامل حقوق مالی زوجین هم می‌شود که بتوان ادعا نمود در برابر هر حق مالی، یک تکلیف نشسته است یا اینکه این قاعده در این موارد نقض شده است؛ زیرا این قاعده، فقط و فقط در مورد تکالیف ایجابی است و نمی‌توان آن را در تکالیف سلبی نیز اجرا نمود. در این مقاله، برای حل این چالش، پس از تحلیل قاعده تلازم حق و تکلیف، پیرامون قلمرو اجرای آن، در حوزه حقوق مالی زوجین در روابط خانوادگی بحث می‌شود. اینکه آیا این قاعده در تمام تکالیف سلبی و ایجابی موجود در خانواده رعایت شده و یا اینکه فقط در تکالیف ایجابی مد نظر قرار گرفته است. اگر منظور فقط تکالیف ایجابی باشد، همه جا نمی‌توان قاعده تلازم را در روابط مالی زوجین پذیرفت. مثلاً در برابر حق مهریه شاید نتوان تکلیفی را در آموزه‌های فقهی در برابر این حق پذیرفت، ولی اگر دایره تکالیف فراتر رفت و تکالیف سلبی را هم که شامل عدم سوءاستفاده از حق است دربرگرفت، آنگاه قاعده تلازم را می‌توان برقرار نمود. از آنجاکه احصاء حقوق مالی زوجین، به منظور تحلیل قاعده «تلازم حق و تکلیف»، یک ضرورت اجتماعی را به خود اختصاص داده است، هدف اول مقاله حاضر، امکان‌سنجی جریان این قاعده در مناسبات حقوقی زوجین و به‌ویژه حقوق مالی آنها است.

۲. پیشینه پژوهش

پرداختن به سابقه پژوهشی مسئله قاعده تلازم حق و تکلیف در حوزه حقوق مالی زوجین نیز ضرورت دارد تا جایگاه مقاله حاضر در این عرصه مشخص گردد. بیشتر آثار، کار را از جنبه فقهی حقوقی دنبال کرده‌اند. به عنوان نمونه، سید محمود نبویان (۱۳۸۸) در کتاب حق و چهار پرسش بنیادین، از انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، در فصل چهارم، صورت‌های تلازم میان حق و تکلیف را بررسی نموده است؛ اما در کتاب مذکور، هیچ اشاره‌ای به گستره اجرای قاعده تلازم حق و تکلیف در حقوق زوجین نشده است. از دیگر آثار مرتبط با موضوع، کتاب حق و تکلیف در اسلام، اثر عبدالله جوادی آملی (۱۳۸۵) است. ایشان نیز پس از تبیین معنای حق در آموزه‌های دینی، برخی از حقوق خانواده را نیز مورد بررسی قرار داده است. اما این اثر جامع نیز از

بیان قلمرو قاعده و همچنین اثر آن بر حقوق زوجین غافل مانده است. همچنین محمدحسین طالبی و سید مصطفی حسینی نسب در مقاله «تبیین حق از نگاه هوفلد» (۱۳۸۸) به نقد و تحلیل مفهوم حق از دیدگاه هوفلد پرداخته‌اند. در این مقاله، نظریه هوفلد با تکیه بر سخنانش ارائه گردیده است. این مقاله نیز به قلمرو قاعده در نظام خانواده و به‌ویژه حقوق مالی زوجین توجهی نکرده است.

براین اساس، بررسی قابلیت اعمال قاعده تلازم حق و تکلیف در روابط مالی زوجین در خانواده، از نوآوری‌های مقاله حاضر است.

۳. روش‌شناسی پژوهش

این مقاله به اعتبار راهبرد، یک تحقیق «بنیادی» و از این جهت که به بررسی یکی از مسائل اجتماع می‌پردازد «اجتماعی» و از این رو که با یک جهت‌گیری دینی این کار را انجام می‌دهد «دینی» است. همچنین به اعتبار ماهیت روش «توصیفی-تحلیلی» و به اعتبار راهکار «کتابخانه‌ای» است. از این رو محقق پس از جمع‌آوری مطالب از متون فقهی-حقوقی موجود و به‌ویژه منابع فلسفه حقوق، این مسئله را توصیف، تشریح و تبیین می‌کند و پس از جمع‌آوری ادله، به اثبات فرضیه مقاله می‌پردازد.

۴. یافته‌ها و بحث

به منظور بررسی مسئله مذکور، ساختار اصلی مقاله در قالب بررسی مفاهیم کلیدی، بدنه اصلی مقاله و تحلیل و یافته‌ها تقسیم شده است که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد:

۴-۱. مفهوم‌شناسی

از آنجاکه مقاله حاضر درصدد است به تبیین دقیق یکی از مسائل مهم «فلسفه حق» بپردازد، قبل از پردازش اصل بحث، در گام اول، اشاره‌ای کوتاه به مفهوم کلیدی حق و تکلیف در این مقال، ضروری است.

حق در لغت و اصطلاح، دارای معانی مختلفی است. حق به معنای درستی، ثبوت، وجوب (عسکری، ۱۴۱۲، ص ۱۹۳-۱۹۴ و فیروزآبادی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۳۲۲-۳۲۳)، یقین بعد از شک، مقابل باطل (فراهیدی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۶؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۹ و زبیدی، ۱۳۰۶، ج ۶، ص ۳۱۵-۳۱۶)، نصیب و بهره فرد یا

جامعه، ملک و مال (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱۰، ص ۴۹-۵۴)، اسم خاص خداوند (فیومی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۶۸۳) و قرآن (جوهری، ۱۳۹۹، ج ۵، ص ۴) به کار رفته است. در این مقاله، مراد از حق، امتیاز یا اختصاص است که به واسطه آن، چیزی برای یک موجود ثابت می شود.

«تکلیف» نیز از ریشه «کلف» است و در لغت، به معنای ایجاب و الزام امر دارای مشقت بر دیگری است (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲، ص ۷۲۱ و ابراهیم انیس و دیگران، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۷۹۵) و در اصطلاح فقه، تکلیف امری است که موجب ثواب و عقاب باشد (طریحی، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۱۵). چنان که در حقوق، به الزامات قانونی یا اوامر و نواهی که قانون تعیین می کند، تکلیف گفته می شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۱۷۷) و مقصود از آن در محل بحث، الزام بر انجام فعل یا ترک آن است. حال باید دانست مراد از تکلیف، چه قسم از تکالیف است. از این رو در ادامه، انواع تکلیف ذکر می گردد.

تکلیف مقابل، تکلیف فرد یا افرادی است که مقابل صاحب حق قرار دارند؛ به صورتی که استیفای حق صاحب حق، مستلزم ادای تکلیف از سوی آن فرد یا افراد است. تکلیف مجامع، یعنی اینکه تکلیف نیز متوجه خود صاحب حق است؛ به این صورت که هم حق و هم تکلیف، در صاحب حق، جمع است و تکلیف، متوجه فرد یا افراد دیگر نمی شود.

تکلیف مقابل، خود به دو نوع تکلیف ایجابی و سلبی تقسیم می گردد. به این بیان که در تکلیف مقابل، تکلیف گاه چهره مثبت دارد، یعنی مکلف باید کاری انجام دهد، مثل تکلیف شوهر به پرداخت نفقه؛ و گاه چهره منفی دارد که لازم نیست مکلف کاری انجام دهد؛ بلکه صرفاً باید با پرهیز از تجاوز به حقوق دیگران، آن حق را محترم شمرد. در واقع، مکلف موظف است تا از حصول منفعت جلوگیری نکند، نه اینکه شرایط تحصیل آن را فراهم آورد، مثل احترام به مالکیت دیگران (راسخ، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۱۶۹). از دو تکلیف گفته شده، می توان به ترتیب با عنوان تکلیف ایجابی (تکلیف به کمک و فراهم آوردن زمینه) و تکلیف سلبی (تکلیف به عدم ایجاد مانع) یاد کرد (همان، ص ۱۵۴).

۲-۴. چیستی شناسی قاعده عقلی «تلازم حق و تکلیف»

قاعده عقلی «تلازم حق و تکلیف»، یکی از مبانی مهم در فلسفه حقوق است. این قاعده بیان می کند که هر حقی، متقابلاً تکلیفی را نیز به دنبال دارد. به عبارت دیگر، هیچ حقی بدون تکلیف وجود ندارد. برای مثال، اگر فردی حق تحصیل علم را داشته باشد، به طور متقابل، وظیفه دارد که برای یادگیری تلاش کند. پس حق، یک طرفه نیست. در واقع، تلازم حق و تکلیف، به تلازم

محقق و مکلف می‌رسد. پس اندیشه برخورداری از حقوق، بدون هیچ‌گونه الزامی به انجام تکلیف، تناقض‌آمیز خواهد بود. تحلیل عقلی فوق، اصلی‌ترین دلیل بر قاعده تلازم حق و تکلیف است. قاعده تلازم حق و تکلیف، با اصل عدالت نیز همسو است. طبق این اصل، هرکس باید به اندازه حقوقی که دارد، تکالیفی را نیز به انجام برساند؛ زیرا تحمیل تکلیف بدون اعطای حق، یا اعطای حق بدون تحمیل تکلیف، با اصل عدالت منافات دارد. از سوی دیگر، قاعده تلازم حق و تکلیف، در حفظ نظم اجتماعی نیز نقش مهمی دارد. اگر هرکس فقط به دنبال حقوق خود باشد و هیچ تعهدی به انجام وظایف خود نداشته باشد، نظم جامعه به هم خواهد ریخت.

۴-۲-۱. تلازم حق و تکلیف: تبیین مفهومی و تشریعی

تلازم حق و تکلیف به دو گونه تصویر می‌شود:

الف) تلازم مفهومی: جعل هر حقی برای کسی، ملازم با جعل تکلیف برای دیگری است و علت تلازم هم این است که اگر طرف دیگر، مکلف به رعایت آن حق نشود، جعل حق برای طرف اول، لغو است.

ب) تلازم تشریعی: جعل هر حق برای کسی، ملازم با جعل تکالیفی برای اوست. به عبارت دیگر، انتفاع از هر حقی در اجتماع، ملازم با اثبات تکلیف و رساندن نفعی به اجتماع است. اثبات حقوق برای افراد جامعه و روابط اجتماعی، یک طرفه نیست؛ بلکه در ازای آن، حقوق، الزامات و تکالیفی نیز برای افراد جعل می‌شود. این رابطه، یک رابطه قراردادی بین حق و تکلیف است. در این حالت، مقام جعل و تشریع - و نه مقام مفهوم - مد نظر است. مصالح زندگی انسان‌ها اقتضا می‌کند که اگر برای کسی، حقی جعل و تشریع می‌گردد، باید برای او تکلیفی نیز قرار داده شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۳۷-۳۶). به عنوان مثال، اگر فردی حق تحصیل علم را دارد، در مقابل وظیفه دارد که برای یادگیری تلاش کند و از این حق به نحو صحیح استفاده کند.

۴-۲-۲. بررسی تفاوت‌های تلازم مفهومی و تشریعی

اهمیت تمییز بین تلازم مفهومی و تشریعی از آن جهت است که این تمییز، در مباحثی مانند عدالت، آزادی و مسئولیت اخلاقی، از اهمیت زیادی برخوردار است. به عنوان مثال، اگر حق و تکلیف در تلازم مفهومی باشند، نمی‌توان به صاحب حق، حق انتخاب در مورد استفاده از حقش را داد. اما اگر حق و تکلیف در تلازم تشریعی باشند، صاحب حق می‌تواند از حق خود استفاده کند یا

نکند. به نظر می‌رسد تلازم مفهومی حق و تکلیف، به طور ذاتی و ناگسستنی به هم مرتبط هستند و تکلیف به واسطه جعل حق، حاصل می‌شود و نیازی به جعل جداگانه ندارد؛ درحالی که در تلازم تشریعی، هم حق و هم تکلیف نیاز به جعل جداگانه دارند. برای نمونه، مصباح یزدی می‌گوید: «این دو، متلازم هم و دو روی یک سکه‌اند و متقابلاً جعل می‌شوند. اگرچه جعل مستقیم و صریح به یکی تعلق گیرد، ملازم با جعل دیگری است. البته حق، امری اختیاری است؛ یعنی صاحب حق می‌تواند از آن استفاده کند یا نکند، ولی تکلیف، امری الزامی است» (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۰ و همان، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۷ - ۳۶).

مسلم است که در فلسفه حقوق اسلامی، خداوند متعال به عنوان خالق هستی، منشأ حقوق است و تلازم حق و تکلیف، به جعل الهی نیاز دارد. دلایل این امر، مالکیت خداوند بر هستی، حکمت و عدالت الهی است. امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند: «هو اصل الحقوق و منه تتفرع سائر الحقوق؛ خداوند متعال، اصل و ریشه تمام حقوق است و سایر حقوق از او سرچشمه می‌گیرند» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۴، ص ۱۰) و امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند: «ثم جعل سبحانه من حقوقه حقوقاً افترضها لبعض الناس على بعض؛ سپس خداوند متعال از حقوق خود، حقوقی را واجب کرد که برخی از مردم، بر عهده برخی دیگر دارند» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷).

در ادامه، با تأکید بر تعریف حق، تبیین انواع تکلیف و چیستی شناسی این قاعده، رابطه حق با انواع تکلیف بررسی می‌گردد.

۳-۴. انواع حق به لحاظ تلازم و عدم تلازم با تکلیف مقابل

یکی از مباحث مسئله‌ساز فلسفه حق این پرسش است که آیا حق، متلازم با تکلیف مقابل است و آیا حق سبب می‌شود تکلیفی بر غیر صاحب حق تحمیل شود. اندیشمندان پاسخ‌های گوناگونی به این پرسش داده‌اند. در این خصوص، به طور کلی می‌توان به سه نظریه استلزام مطلق حق نسبت به تکلیف، تلازم حق و تکلیف در برخی موارد و عدم وجود رابطه تلازمی میان حق و تکلیف اشاره نمود.

بیشتر متفکران مسلمان، حق صاحب حق را متلازم با تکلیف دیگران می‌دانند (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۲۵۵؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۳۱ - ۳۰ و همان، ۱۳۸۳، ص ۸۰). امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «ما من حق الا و علیه فريضة» (کافی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۳۷). از این رو، بنا بر دیدگاه دین، حق و تکلیف، دو مفهوم متلازم

و دو روی یک سکه‌اند. این دیدگاه، توسط برخی از حقوق‌دانان نیز این‌گونه تبیین شده است که «آدمی، هم موضوع حق است و هم موضوع تکالیف. حق و تکلیف، دو روی یک ورق‌اند» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۴۰۳). البته براساس این اندیشه، تقسیم حق به حق ملازم با تکلیف مقابل و عدم ملازم با آن صحیح نیست؛ زیرا از نگاه این اندیشمندان (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۲۵۵)، در اصل، حق غیرملازم با تکلیف مقابل وجود ندارد. به این دلیل که انسان‌ها در فطرت خود، حق طلب و عدالت‌خواه هستند و این امر، نشان‌دهنده آن است که حقوق، امری فطری و الهی است و اعطای حق به یک فرد، بدون تحمیل تکلیف به دیگران، با عدالت و فطرت انسان سازگار نیست. همچنین وجود نظم در جامعه، نیازمند وجود حقوق و تکالیف متقابل است. اگر حقی به افراد اعطا شود، بدون اینکه تکلیفی برای دیگران ایجاد گردد، نظم اجتماعی به هم خواهد ریخت. همچنین اگر حق وجود داشته باشد، اما تکلیفی برای عمل به آن نباشد، آن حق عملاً لغو و بی‌فایده و از سوی دیگر، آن تکلیف، ظالمانه خواهد بود. البته متفکران مسلمان، منکر این مطلب نیستند که در مواردی استثناء، حق با تکلیف ملازم نیست. در مورد حقوق الهی که صاحب حق، خداوند است و هیچ تکلیفی برایش نمی‌توان متصور شد یا در صورتی که صاحب حق بتواند از حق خود صرف‌نظر کند یا لازم نباشد حق خود را استیفا نماید یا توانایی یا تمایل به استیفای حق خود را نداشته باشد یا استیفای حق به ضرر صاحب حق یا جامعه باشد، حق با تکلیف، غیر قابل جمع دانسته می‌شود. دیدگاه مقابل، دیدگاه دانشمندان غربی است که درباره این پرسش که «آیا حق، متلازم با تکلیف مقابل است؟» به شدت اختلاف نظر دارند. کسانی که منکر این تلازم‌اند، خود دو دسته‌اند: دسته اول، انواع حق را در تقسیمات هوفلد^۱ (حق ادعا، حق امتیاز، حق مصونیت و حق قدرت)، شاهد درستی ادعای خود می‌دانند. بر اساس تعریف حق‌های چهارگانه در تفسیر هوفلد، فقط حق ادعا متلازم با تکلیف مقابل، یعنی تکلیف شخص دیگر است و دیگر انواع حق، در این دسته‌بندی، متلازم با تکلیف مقابل نیستند (Hohfeld, 1919, p36-37). به جرئت می‌توان گفت نظریه هوفلد، مهم‌ترین این نظریات است که رابطه تلازمی میان حق و تکلیف را فقط در یک نوع از حقوق، موجود می‌داند که البته گرچه نقدهای فراوانی بر آن وارد است که بررسی آنها خود نوشتار دیگری می‌طلبد، اما در این نوشتار با رسم جدولی به تبیین این نظریه اکتفا می‌شود.

۱. ولسی نیوکامب هوفلد (Wesley Hohfeld) (۱۸۷۹ - ۱۹۱۸م)، قانون‌دان و نظریه‌پرداز حقوقی و قاضی آمریکایی، در اوایل قرن بیستم بود.

نوع حق	تعریف	لازمه تحقق حق
حق - ادعا	صاحب حق می تواند از طرف مقابل، انجام عمل یا ترک فعلی را مطالبه کند.	تکلیف
حق - امتیاز	صاحب حق می تواند از مزایای یک چیز یا موقعیت خاص بهره مند شود.	عدم ادعا
حق - قدرت	صاحب حق می تواند در مورد یک موضوع خاص تصمیم گیری کند و روابط حقوقی را ایجاد کند و تغییر دهد یا از بین ببرد.	مسئولیت
حق - مصونیت	صاحب حق از اعمال دیگران در امان است.	عدم صلاحیت

منبع: (wenar, 2015, p5)

چنان که مشاهده می شود در جدول فوق، به تقسیم بندی چهارگانه هوفلد از حق اشاره شده است. هوفلد در تحلیل خود از ساختار روابط حقوقی، چهار نوع حق را در دو سطح از هم تمییز می دهد. حق ادعا و حق امتیاز، از حقوق مرتبه اول، و حق قدرت و حق مصونیت، از حقوق مرتبه دوم هستند. حقوق مرتبه اول مستقیماً بر موضوع حق اعمال می شود. منظور هوفلد از حق - ادعا آن دسته از حق های قانونی است که پس از وضع قانون در مورد دو طرف یک قرارداد صدق می کند؛ به گونه ای که یک طرف مستحق و دیگری مکلف می گردد. در این تعریف از حق، می توان شاهد ملازمه مفهومی حق با تکلیف بود. به این صورت که الف به عنوان صاحب حق دارای یک نوع حق نسبت به چیزی است در مقابل ب، اگر و تنها اگر ب دارای یک تکلیف نسبت به آن چیز در مقابل الف باشد. واضح است که همه تکالیف لزوماً ایجابی نیست و تکالیف سلبی نیز در حق ادعا مطرح می شود (Harel, 2005, p192). گرچه نظریه هوفلد پذیرفته شده است، اما نزاع علمی در مورد جزئیات آن همچنان وجود دارد. تجزیه و تحلیل نشان می دهد که بسیاری از حقوق، دارای یک ساختار درونی پیچیده است (wenar, 2015, p5) که بر اساس تقسیم بندی هوفلد، فهم آن سهل تر می گردد. دسته دوم دانشمندان غربی، به کلی منکر این تلازم اند. به اعتقاد وایت^۱ از نظر منطقی، هیچ حقی مستلزم تکلیف نیست. او ادعای خود را با آوردن مصادیقی از حق که مستلزم تکلیف نیستند، تأیید می کند (White, 1984, p70-73).

۱. آلن وایت (Alan R. White) (متولد ۱۹۵۱م) فیلسوف آمریکایی و استاد فلسفه در کالج ویلیامز و رئیس انجمن متافیزیک آمریکا (۲۰۱۴م) بود.

این مباحث، در مورد تلازم حق با تکلیف بود، اما به ادعای برخی، در تلازم حق با تکلیف هم جاری است. بنتام معتقد است هوفلد نیز که در حق ادعایی، استلزام حق را بر تکلیف می‌پذیرد، استلزام تکلیف را نیز نسبت به حق قبول دارد (Bentham, 1994, p228) همچنین به باور بنتام، هر قانونی هم‌زمان تکلیف و حق را به وجود می‌آورد (Ibid, p26). در مقابل این نظریه، برخی اندیشمندان غربی مانند کمبل^۱ برآنند که همه تکالیف، مستلزم حق نیستند؛ بلکه تکلیفی مستلزم حق است که ناظر به افراد دیگر باشد. اما تکالیفی مانند تکالیف یک فرد در کمک به فقیر، مستلزم آن نیست که فقیر حق داشته باشد که از طرف فرد خاصی حمایت شود (Campbell, 2006, p44).

۴-۴. انواع حق به لحاظ تلازم و عدم تلازم با تکلیف مجامع

در تکالیف مقابل مشاهده شد که ثبوت حق برای یک موجود، مستلزم ثبوت تکلیف برای موجود دیگر است و مکلف بودن یک موجود، بیانگر محق بودن موجود دیگر است؛ حال در این مقام، تلازم میان حق و تکلیف مجامع، مورد کاوش قرار می‌گیرد.

از دیگر مباحث مسئله‌ساز فلسفه حق، این پرسش است که آیا حق، متلازم با تکلیف مجامع است و حق سبب می‌شود تکلیفی بر خود صاحب حق تحمیل شود. در این حالت، تلازم حق و تکلیف نسبت به یک فرد ملاحظه می‌گردد و گفته می‌شود که اگر فردی دارای حق است، خود او نیز دارای تکلیف است (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۳۶ - ۳۷). منظور از این صورت از تلازم حق و تکلیف این است که اثبات حقی برای کسی در حوزه فردی، مستلزم ثبوت تکلیف برای خود آن فرد می‌شود و این صورت بیشتر در حوزه اخلاقی مطرح است (همان، ج ۱، ص ۱۰). برخی این قسم از تلازم را تلازم میان حق و تکلیف در مقام تشریع دانسته‌اند (همان، ص ۳۷ - ۳۶).

گرچه با دقت در نظریات ارائه شده توسط اندیشمندان مسلمان می‌توان به این نتیجه رسید که بین حق و تکلیف هم‌واره تلازم وجود دارد (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۲۵۵)، اما این سخن مشروط به آن است که: اولاً صرفاً روابط شهروندی و اجتماعی ملاک عمل باشد و نه روابط شهروند با خالق جهان هستی و ثانیاً در بحث تکالیف، علاوه بر ایجابی، تکالیف سلبی نیز جزو تکالیف به شمار آید. این در حالی است که وقتی گفته می‌شود که هرکسی که حقی دارد، دیگری در مقابلش تکلیفی دارد، منظور، تکالیف ایجابی است و اگر تکالیف سلبی را در نظر بگیریم، چیزی به نام تلازم رقم نخواهد خورد.

۱. جوزف جان کمبل (Joseph Campbell John) (۱۹۰۴-۱۹۸۷م) اسطوره‌شناس آمریکایی، استاد ادبیات در کالج سارالارنس نیویورک و تخصص او اسطوره‌شناسی تطبیقی و دین‌شناسی تطبیقی بود.

به نظر می‌رسد مشکل اصلی در نظریه‌های مطرح در این عرصه نیز آن است که آنان فقط به دنبال تکلیف اثباتی بوده‌اند و روشن است که این معنا در مواردی وجود ندارد؛ ولی اگر تکلیف، حالت سلبی نیز داشته باشد، در تمام مراحل، این وضعیت وجود دارد. حاصل آنکه نمی‌توان در میان شعارهای حاوی حق در باب تلازم، به مبنای استواری دست یافت.

پس از اینکه مقصود نگارنده از قاعده تلازم حق و تکلیف و انواع تلازم مشخص گردید، حال باتوجه به اینکه بحث در این مقاله در رابطه با حقوق مالی زوجین است، پاسخ به این پرسش‌ها ضروری است که آیا قاعده تلازم حق و تکلیف درباره امور مالی زوجین اعمال می‌گردد یا خیر؟ و اگر اعمال می‌گردد، آیا این قاعده همه جا برقرار است؟ یعنی در هر موردی که برای زوج، حقوق مالی تعریف شد، در مقابل برای زوج نیز تکلیف قرار داده می‌شود؟ و از سوی دیگر هر جا زوج از حقوق مالی منتفع شد، در مقابل، زوج نیز مکلف به انجام تکلیفی خواهد بود؟

۴-۵. کیفیت اجرای قاعده در حقوق مالی زوجین

در مقررات حقوقی، هر تکلیفی حقی را به دنبال دارد و همچنین هیچ‌کس بدون پذیرفتن تکالیفی که بر عهده او گذاشته شده است، صاحب حق نمی‌شود. در خانواده، مسئله حق و تکلیف در روابط مالی زن و شوهر، موضوع مهمی است که آگاهی از آن، به کاهش اختلافات کمک می‌کند. در نظام حقوقی اسلام، حق مالکیت زوج در کنار زوج، کاملاً تأمین شده است. زوج نیز همانند زوج، استقلال اقتصادی کامل دارد (ماده ۱۱۱۸ ق.م) و از لحاظ تمتع از حقوق مالی با وی برابر است و می‌تواند مستقلاً آن را استیفاء کند (مهرپور، ۱۳۷۹، ص ۳۵-۳۶). این حق را می‌توان از آیه قرآن (نساء: ۳) که اصل تساوی زن و مرد در تمتع از حقوق مالی را مطرح می‌نماید، استنباط کرد.

۴-۵-۱. حقوق مالی زوجین ناشی از عقد نکاح

در روابط بین زن و شوهر، حقوق مالی غالباً از آن زن است و حقوق غیرمالی، غالباً به شوهر تعلق دارد؛ به طوری که شاید جز ارث، مرد بر همسر خود، حق مالی دیگری نداشته باشد. بنابراین شاید بتوان با اندکی مسامحه، «روابط مالی زوجین» و «حقوق مالی زوج» را یکی پنداشت (هدایت‌نیا، ۱۳۸۵، ص ۲۵). به هر حال از آنجا که بخش عظیمی از روابط مالی زوجین را حقوق مالی زوج شکل می‌دهد، در این قسمت، ابتدا مهم‌ترین این حقوق که ناشی از عقد نکاح است (مهریه و نفقه) و سپس حقوق مالی زوجین بعد از انحلال نکاح (ارث) بیان خواهد شد.

۱-۵-۴. حق نفقه و قاعده تلازم

یکی از مسائل مهمی که بعد از ازدواج مطرح می‌شود، مسئله معاش خانواده است. در پاسخ به این پرسش که آیا نفقه، تکلیفی یک جانبه یا دوجانبه است؟ در قانون مدنی بیان شده که پس از وقوع نکاح، زن و شوهر، حقوق و تکالیف گوناگونی نسبت به یکدیگر پیدا می‌کنند (ماده ۱۱۰۲ ق.م.). اداره خانواده، هزینه‌هایی دارد که باید یکی از زوجین یا هر دو متحمل شوند. همین ضرورت سبب می‌شود که زن و مرد از نظر مالی با هم رابطه حقوقی پیدا کنند و قانون در تنظیم این رابطه نظارت دارد (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۳۶).

از نظر اسلام، تأمین هزینه خانواده، بر عهده شوهر است. وجوب نفقه، در شمار مسلمات فقه (خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۱۵۹) و حقوق اسلامی (ماده ۱۱۰۶ ق.م) است و آیات (بقره: ۲۳۳ و طلاق: ۶) و روایات زیادی مؤید این مطلب است. در واقع پرداخت مخارج زن، بر عهده مرد است و در این خصوص، زن هیچ‌گونه تکلیفی نداشته و فقط صاحب حق است. پس نفقه، حق زوجه و تکلیف مرد است. البته ثبوت این حق و تکلیف برخلاف مهریه، مطلق و نامشروط نیست؛ بلکه زن آنگاه صاحب حق می‌شود و مرد به انجام تکلیف ملزم می‌گردد که زن متقابلاً از انجام اصلی‌ترین تکلیف خود یعنی تمکین سر باز نزند. پس در بحث نفقه، از نظر مالی، زن فقط صاحب حق نیست و مرد عهده‌دار تکلیف؛ به گونه‌ای که مرد را در آن حق و زن را در این تکلیف، هیچ‌گونه اشتراکی با یکدیگر نباشد، بلکه زن، صاحب حق نفقه و مرد مکلف به پرداخت نفقه زن است و منطقی است که متقابلاً مرد نیز دارای حقوقی ویژه باشد و زن عهده‌دار تکالیفی ویژه (دانش پژوه و خسروشاهی، ۱۳۹۶، ص ۲۴۰-۲۴۱). حال سؤال این است که این حق نفقه زوجه، در برابر چه حقی برای مرد است؟ برخی معتقدند نفقه، در مقابل حق سرپرستی شوهر بر خانواده است. به نظر می‌رسد آیات و روایات نیز مؤید همین نظر است. در بررسی آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...» (نساء: ۳۴) آمده است که ابتدای آیه، بیانگر حقی است که به شوهران داده شده است؛ زیرا در ادامه آیه آمده است «وَمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» و در مقابل این حق، تکلیفی را به عهده وی نهاده که همان تأمین نفقه زن است. از این رو، ریاست مردان، سبب الزام آنها به پرداخت نفقه است. همین طور که صاحب جواهر، چنین برداشتی از آیه را استشمام می‌کند (نجفی، ۱۴۰۰، ج ۳۰، ص ۲۰۶). البته برخی از حقوق دانان عرب زبان نیز با چنین برداشتی از آیه فوق، حق ریاست شوهر را سبب انفاق زوجه ذکر کرده‌اند (زحیلی، ۱۴۱۸، ج ۷، ص ۸۲).

برخی نیز معتقدند نفقه، در مقابل حق تمکین شوهر است. آنها قائل اند که در صورتی که زوجه، بدون داشتن مانع شرعی، از زوج تمکین نکند، نفقه ساقط می‌شود و مادام که این عمل استمرار داشته باشد، نفقه ساقط خواهد بود (هاشمی شاهرودی، بی‌تا، ص ۴۰۳).

نهایت مطلبی که می‌توان از آیات و روایات استنباط کرد این است که زوجه در صورت عدم اطاعت از زوج، مستحق نفقه نخواهد بود. در این صورت، به دلیل شک در حصول اطاعت، وجوب نفقه ساقط می‌شود. این مطلب مؤید آن است که قاعده تلازم حق و تکلیف، هم در تکالیف مقابل و هم مجامع، در مورد نفقه پابرجاست.

حق سکنی نیز یکی از مصادیق نفقه است. طبق قاعده، در مقابل این حق، زن نیز تکلیفی دارد که حق شوهر محسوب می‌شود و آن تمکین است. رعایت حق شوهر از سوی زن، نقش مهمی در استحکام زندگی دارد؛ اما حق مرد در قبال حق سکنای زن، تعیین مسکن برای زن است. زمانی زن می‌تواند به تکلیف خود در ارضای جنسی شوهر عمل کند که از نظر محل سکونت، تابع شوهر باشد. دین مبین اسلام نیز این حق را به مرد داده است (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۴، ص ۴۳۵ و ۴۹۴). با این وجود می‌توان هنگام عقد، با شرط ضمن عقد، حق تعیین محل سکونت را به زن داد و اگر شوهر این شرط را بپذیرد، باید به آن عمل کند (همان، ج ۱۵، ص ۴۹) و تخلف از آن، خلاف وفای به عهد است (بستان، ۱۳۸۸، ص ۶۰). در قانون مدنی جمهوری اسلامی (ماده ۱۱۱۴ ق.م) نیز به این حق اشاره شده است. چنان‌که به نظر می‌رسد قاعده تلازم حق و تکلیف (چه تلازم مفهومی و چه تشریعی)، در مورد حق سکنی نیز برقرار است.

۴-۵-۱-۲. حق مهریه و قاعده تلازم

مهریه، حق زن است و در مقابل آن مرد مکلف است که مهریه زن را پرداخت نموده و حق حبس زن را به رسمیت بشناسد. این نوع اول از تلازم حق و تکلیف است که از آن به تقابل حق و تکلیف یاد شد. واضح است که قاعده تلازم به این معنا در مورد مهریه برقرار است. اما سؤال مهمی که در اینجا مطرح است اینکه در برابر مهریه، کدام حقوق متناظر برای مرد وجود دارد؟ ممکن است در پاسخ ادعا شود که این قاعده، در حقوق متناظر در برخی از حقوق مثل نفقه جواب می‌دهد، ولی در مهریه جواب نمی‌دهد یا اینکه اصولاً متناظر بودن لازم نیست. همین که حقی در برابر تکلیفی نشسته است، کفایت می‌کند و همین میزان در مورد مهریه رعایت شده است.

چنان‌که ذکر شد، برخی قائل بودند مهریه در ازاء حقی است که مرد دریافت می‌کند. مرد، حق بهره‌برداری جنسی از زن می‌یابد. حال در شرع مقدس، این بهره‌وری باید در ازاء پرداخت هزینه‌ای به نام مهریه باشد؛ چراکه مهریه، انتفاع نیست که مجانی باشد، بلکه منفعت است؛ مانند اجاره که یک نوع منفعت است. مرد می‌خواهد از منفعت زن برخوردار شود و باید در ازاء این منفعت، هزینه پرداخت کند و مکلف شده است به اینکه مهریه بدهد. حال در برابر این تکلیف، حقی هم برای مرد ایجاد می‌شود؛ البته دیگر لازم نیست این حق متناظر باشد و این حق، حق استفاده کردن است. در مبحث اجاره آمده است که هر شخصی برای اینکه صاحب حقی شود باید پولی پرداخت کند و آن چیز را اجاره کند و وقتی که اجاره کرد حق دارد از مورد اجاره استفاده کند. اینجا هم مرد در برابر تکلیف مهریه، حق استفاده کردن از زن را دارد. چنان‌که در آیه ۲۲۳ سوره بقره آمده است که: «زنان کشتزار شما هستند، پس از هر جا (و هر گونه) که خواهید به کشتزار خود درآیید».

به فرض پذیرش مطالب فوق، باید گفت خود زن که دارای حق مهریه است، تکالیفی نیز دارد که این نوع دوم، از تلازم حق و تکلیف است؛ یعنی تلازم حق و تکلیف یا ملازمت حق (صاحب حق) با تکلیف خودش. این طور نیست که زن فقط حق مهریه را داشته باشد و مرد فقط تکلیف داشته باشد؛ بلکه هر صاحب حقی متناسب با حقوقی که دارد تکالیفی نیز به عهده خواهد داشت؛ همان طور که هر صاحب تکلیفی متناسب با تکلیف خود، از امتیازهایی نیز برخوردار خواهد بود. به عنوان نمونه، مهریه، حق زن است و باید در برابرش یک تکلیف هم وجود داشته باشد. برخی قائل اند آن تکلیف این است که زن مکلف است در برابر مهریه، حقی را نیز برای مرد شناسایی کند، به این حق، احترام بگذارد و این حق را اجرا کند. در واقع، زن در برابر مهریه‌ای که می‌گیرد نباید دچار سوءرفتار شود. پس همان طور که ملاحظه می‌گردد تکلیف زن، تکلیف به عدم سوءاستفاده و یک تکلیف سلبی است. پس قاعده ملازمه در اینجا نیز با پذیرفتن تکالیف سلبی به عنوان تکلیف، اثبات شد؛ وگرنه قاعده تلازم در مورد مهریه برقرار نخواهد بود. یعنی درست است که تکلیف مرد به دادن مهریه، برای زن حقی را درست می‌کند به نام حق دریافت مهریه؛ اما در مقابل برای مرد حقی ایجاد نمی‌شود؛ برخلاف نفقه که تکلیف مرد به نفقه، برای مرد حقی را ایجاد می‌کند به نام حق بهره‌مندی از تمکین. این وضعیت نه تنها در مورد مهریه، بلکه در مورد حق تنصیف دارایی زوجه نیز مطرح می‌گردد. مرد مکلف به تنصیف دارایی است، اما این تکلیف، چه حقی را برای مرد رقم می‌زند؟!

چنان‌که روشن شد مواردی مانند حق مهریه و حق تنصیف دارایی، با قاعده عقلی تلازم حق و تکلیف منافات دارد و مثال نقضی برای این قاعده عقلی محسوب خواهند شد.

۴-۵-۲. حقوق مالی زوجین بعد از انحلال نکاح

یکی از حقوق مالی زوجین، مربوط به بعد از انحلال نکاح (به واسطه مرگ یکی از زوجین)، ارث است.

۴-۵-۲-۱. حق ارث و قاعده تلازم

هریک از زوجین که زوجیت آنها دائمی باشد و ممنوع از ارث نباشند و در هنگام فوت دیگری در قید حیات باشد، به موجب سبب، از همسر خود ارث می‌برد. حتی یکی از حقوق مالی زوجۀ مطلقه پس از طلاق نیز حق ارث است (ماده ۹۴۳ ق.م).

حال سؤال مهمی که مطرح است اینکه آیا قاعده تلازم حق و تکلیف، در مورد ارث اعمال می‌گردد یا خیر؟ برای پاسخ به این سؤال باید به پرسش دیگری پاسخ داد و آن اینکه آیا اصولاً ارث، حق است یا حکم؟ گاهی بعضی از حقوق، در نزد عقلاء غیر قابل اسقاط اند. این امر باعث شده است تا نظر فقهای عظام در موضوع، سه دسته شوند. برخی آنچه را که غیر قابل اسقاط است، حکم و برخی آن را کماکان حق می‌دانند و برخی، حق و حکم را یکی می‌دانند (خویی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۲۱). به نظر می‌رسد شهید صدر از آن دست فقهایی است که همچنان مواردی را که از شمول اسقاط‌پذیری نیز خارج است، در شمار مصادیق حق می‌داند و این را وامدار کلمات مرحوم محمدحسین غروی اصفهانی است (حائری، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۱۳۴). نگارنده هم بر این نظر است که حق همین است. در جواز و عدم جواز اسقاط‌پذیری ارث نیز ضابطه عقلایی مورد امضای شارع اقدس، حاکم است که به دلیل مصلحت‌هایی، اسقاط‌پذیر و انتقال‌پذیر نیست؛ لیکن دلیلی وجود ندارد که از دایره حقوق خارج شود. حال با این پیش‌فرض که ارث یک حق است، سؤال پیرامون اینکه آیا قاعده تلازم حق و تکلیف، در مورد ارث اعمال می‌گردد یا خیر؟ دوباره مطرح می‌گردد.

به نظر می‌رسد که قسم اول از تلازم، در مورد حق ارث برقرار است و به محض اینکه یک نفر از ارث منتفع می‌شود، ورثه دیگر باید حق او را به رسمیت بشناسند. اما صورت دوم تلازم برقرار نیست و تکلیف مجامع با این حق وجود ندارد و کسی که ارث می‌برد، در ازای آن ملزم به انجام تکلیفی نیست. مگر اینکه به تکالیف سلبی قائل شویم وگرنه اگر هیچ تکلیف سلبی در اینجا وجود

ندارد، ملازمه نوع دوم برقرار نیست و همین مورد، مثال نقضی است که به عقلی بودن قاعده تلازم خدشه وارد می‌کند؛ زیرا قاعده عقلی نباید استثناء بخورد. یا اینکه تلازم به نحو مطلق را منکر شده و مدعی شویم تلازم نوع اول، یعنی بین حقوق و تکالیف مقابل است که عقلی است، ولی در مورد تلازم نوع دوم، یعنی بین حقوق و تکالیف مجامع، در مورد حق ارث، تلازمی برقرار نیست.

حاصل آنکه گرچه در حقوق اسلامی، هم از زبان «حق» و هم از زبان «تکلیف» استفاده شده است؛ به گونه‌ای که نمونه آن را در سخنی از امام امیرالمؤمنین (ع)، که تلازم‌های دوگانه حق و تکلیف را بیان می‌فرماید، می‌توان مشاهده کرد، آنجا که حضرت می‌فرماید: «فالحق أوسع الأشياء في التواصف وأضيقتها في التناصف، لايجري لأحد الأجر عليه ولايجري عليه الأله ولو كان لأحد أن يجري له ولايجري عليه، لكان ذلك خالصاً لله - سبحانه - دون خلقه؛ حق در توصیف نمودن، گسترده‌ترین چیزها و در عمل منصفانه، ضیق‌ترین امور است. به نفع کسی جاری نمی‌شود مگر اینکه بر او جاری شود و بر کسی جاری نمی‌شود، مگر اینکه به نفع او جاری گردد» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶).

اما در پرتو قاعده تلازم نمی‌توان در برابر هر حق مالی که برای زوجین شکل گرفته است، تکالیف متناسب و متناظر با آن را اثبات کرد، مگر اینکه قائل به وجود تکالیف سلبی شویم یا این گونه ادعا کنیم که در مورد مهریه زوجه و ارث زوجین با یک وضعیت حقوقی مواجهیم که خلاف یک قاعده مسلم عقلی است؛ چراکه در مورد این حقوق، تکلیفی برای شخص وجود ندارد و این موارد مثال‌های نقضی است که قاعده را از عقلی بودن می‌اندازد.

در کل، اینکه ادعا شده قاعده تلازم، یک قاعده عقلی است، به دلیل ابهامات متعددی که چه در خود قاعده و چه به طور ویژه در اجرای آن در حقوق مالی زوجین وجود دارد، پذیرفتنی نیست. این قاعده با چالش‌های گوناگونی مواجه است و می‌توان ادعا نمود که اصولاً این قاعده، به دلیل وجود مثال‌های نقض، نمی‌تواند قاعده‌ای عقلی باشد. اگرچه با نقض این قاعده در حقوق مالی زوجین، عدم تساوی اثبات نمی‌شود، اما ادعا آن است که در پرتو این قاعده، تساوی نیز اثبات نمی‌گردد؛ یعنی نمی‌توان برای اثبات برابری حقوق زوجین، در مسائل مالی به این قاعده استناد نمود.

۵. نتیجه‌گیری

از دستاوردهای تحقیق مذکور می‌توان به این مهم اشاره کرد که قاعده تلازم حق و تکلیف به دلیل چالش‌هایی که وجود دارد، نمی‌تواند به عنوان یک قاعده عقلی در نظر گرفته شود؛ چرا که حداقل در مباحث مالی زوجین، مثال‌های نقضی وجود دارد که از این قاعده تبعیت نمی‌کند و گرچه می‌توان در مورد حق نفقه این قاعده را جاری دانست، ولی در مهریه، تنصیف دارایی و ارث زوجین، این قاعده برقرار نیست. از این رو می‌توان مدعی شد که مباحث مالی زوجین، تابع یک تلازم عقلی نیست؛ بلکه احتمالاً تابع یک توافق و قرارداد است و به جرئت می‌توان گفت وضعیتی که برخی فلاسفه حقوق در قاعده تلازم دنبال می‌کنند، در حقوق مالی زوجین معنا پیدا نمی‌کند و آنها نمی‌توانند از رهگذر قاعده تلازم، تساوی حقوق زوجین را به خصوص در حقوق مالی اثبات کنند.



فهرست منابع

قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای.

نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی.

الف) فارسی

۱. بستان، حسین (۱۳۸۸ش)، اسلام و تفاوت‌های جنسیتی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۸ش)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، چاپ اول، تهران: کتابخانه گنج دانش.
۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵ش)، حق و تکلیف در اسلام، چاپ اول، قم: مرکز نشر اسراء.
۴. دانش‌پژوه، مصطفی و خسروشاهی، قدرت‌الله (۱۳۹۶ش)، فلسفه حقوق، چاپ اول، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۵. راسخ، محمد (۱۳۹۸ش)، حق و مصلحت، چاپ ششم، تهران: نشر نی.
۶. طالبی، محمدحسین و حسینی نسب، سید مصطفی (۱۳۸۸)، «تبیین حق از نگاه هوفلد (۱)»، حکومت اسلامی، ش ۵۱، ص ۱۵۵ - ۱۸۸.
۷. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۱ش)، حقوق مدنی خانواده؛ نکاح و طلاق، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۸. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۷ش)، حقوق و سیاست در قرآن، چاپ اول، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۹. _____ (۱۳۸۲ش)، نظریه حقوقی اسلام: حقوق متقابل مردم و حکومت، نگارش: محمد مهدی نادری و محمد مهدی کریمی‌نیا، چاپ اول، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۰. _____ (۱۳۸۳ش)، کاوش‌ها و چالش‌ها، نگارش: محمد مهدی نادری و سید ابراهیم حسینی، چاپ دوم، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۱. موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۸۵ش)، صحیفه امام، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۲. مهرپور، حسین (۱۳۷۹ش)، مباحثی از حقوق زن، تهران: مؤسسه اطلاعات.
۱۳. نبویان، سید محمود (۱۳۸۸ش)، حق و چهار پرسش بنیادین، چاپ اول، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۴. هدایت‌نیا، فرج‌الله (۱۳۸۵ش)، حقوق مالی زوجه، اجرت المثل، نحل و تعدیل مهریه، چاپ اول، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

ب) عربی

۱. ابن فارس، ابوالحسین احمد بن زکریا (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲. ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم (۱۴۰۵ق)، لسان العرب، تحقیق: احمد فارس الجوانب، چاپ سوم، بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - دار صادر.
۳. أنیس، ابراهیم و دیگران (۱۳۷۲ش)، المعجم الوسیط، الطبعة الرابعة، بی‌جا: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۴. جوهری، ابونصر اسماعیل بن حمّاد (۱۳۹۹ق)، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیه، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، چاپ اول، بیروت: دار العلم للملایین.
۵. حائری، سیدکاظم (۱۴۲۳ق)، فقه العقود، چاپ اول، قم: انتشارات مجمع فکر الاسلامی.
۶. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۷. خمینی، روح الله موسوی (بی تا)، تحریر الوسیله، چاپ اول، قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.
۸. خویی، سید ابوالقاسم موسوی (۱۴۲۲ق)، محاضرات فی اصول الفقه، چاپ اول، قم: مؤسسه احیاء آثار خویی.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۶۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، چاپ اول، بیروت - دمشق: دار العلم - الدار الشامیه.
۱۰. زبیدی، محمد مرتضی (۱۳۰۶ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، چاپ اول، بیروت: منشورات دار مکتبه الحیاه.
۱۱. زحیلی، وهبه مصطفی (۱۴۱۸ق)، الفقه الاسلامی و ادلته، دمشق: دار الفکر.
۱۲. طریحی، فخرالدین (۱۴۰۸ق)، مجمع البحرین، قم: مکتب نشر الثقافه الاسلامیه.
۱۳. عسکری، ابوهلال (۱۴۱۲ق)، معجم الفرق اللغویه، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۴. فراهیدی، ابوعبدالرحمن خلیل بن احمد (۱۴۰۵ق)، کتاب العین، چاپ اول، قم: دار الهجره.
۱۵. فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب (۱۴۱۲ق)، القاموس المحيط، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۶. فتیومی، احمد بن محمد بن علی المقزّی (۱۴۰۵ق)، المصباح المنیر، چاپ دوم، قم: مؤسسه دار الهجره.
۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵ش)، کافی، تهران: الاسلامیه.
۱۸. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ش)، بحار الانوار، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۹. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۰ق)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، چاپ هفتم، بیروت: انتشارات دار احیاء التراث العربی.
۲۰. هاشمی شاهرودی، سید محمود (بی تا)، منهج الصالحین (قسمت معاملات)، قم: نشر مرکز الغدیر.

ج) انگلیسی

1. Bentham, Jeremy (1994). *Anarchical Fallacies: Being an Examination of the Declaration of Rights Issued During the French Revolution*. London and New York. Methuen.
2. Campbell, Tom (2006). *Rjght: A Critical Introduction*. Rutledge. London.
3. Harel, alon (2005). *Theories of right in the Blackwell guide to the philosophy of low and legal theory*. Ed. By William a. Edmondson martin p. Golding. Oxford.
4. Hohfeld, Wesley Newcomb (1919). *Fundamental Legal Conception*. London. Yale university press.
5. R. White. Alan (1985) *Rights*. Oxford. New York.
6. Wenar, Leif (2015). *Rights*. *Stanford encyclopedia of philosophy*.
7. Bostan, Hossein (1388). *Islam and Gender Differences*, Qom: University and Field Research Institute.

8. Jafari Langroudi, Mohammad Jafar (1378). *Expanded on Legal Terminology*, Tehran: Ganj Danesh Library, Ch.1, Vol.3.
9. Javadi Amoli, Abdullah (1385). *Right and duty in Islam*, Qom: Isra Publishing Center, Ch1.
10. Daneshpajoh, Mostafa, Khosrowshahi, Qadratullah (2016). *Philosophy of Law*, Qom: Publications of Imam Khomeini Educational and Research Institute, ch.1.
11. Rasakh, Mohammad (2018). *Haq and Expediency*, Tehran: Nei Publishing House, Ch. 6, Vol. 1-2.
12. Talebi, Mohammad Hossein; Hosseini Nasb, Seyed Mustafa (1388), Hofild's viewpoint (1), Islamic Government, number.
13. Katouzian, Nasser (1371). *Family Civil Rights (Marriage and Divorce)*, Tehran: Anatah Publishing Company, Volume 1.
14. Misbah Yazdi, Mohammad Taghi (1377). *Law and Politics in the Qur'an*, Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute, ch.1.
15. Misbah Yazdi, Mohammad Taghi (1382). *Islamic legal theory: mutual rights of people and government*, written by Mohammad Mehdi Naderi and Mohammad Mehdi Kariminia, Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute (RA), ch.1.
16. Misbah Yazdi, Mohammad Taghi (1383). *Explorations and Challenges*, written by Mohammad Mahdi Naderi and Seyed Ibrahim Hosseini, Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute (RA), Ch2.
17. Mousavi Khomeini, Ruhollah (1385). *Imam Khomeini's Book*, Tehran: Imam Khomeini's Writing and Publishing Institute, Ch. 4.
18. Mehrpour, Hossein (1379). *Discussions of women's rights*, Tehran: Information Institute.
19. Nabaviyan, Seyed Mahmoud (1388), *Truth and Four Fundamental Questions*, First Edition, Qom: Publications of Imam Khomeini Educational and Research Institute.
20. Hidayat Niya, Farajullah (1385). *The financial rights of the wife, the remuneration of the ideal, the marriage and the adjustment of the dowry*, Qom: Research Institute of Islamic Sciences and Culture, Ch1.

